

فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)

علمی - پژوهشی

سال یازدهم - شماره اول - بهار ۱۳۹۷ - شماره پیاپی ۳۹

واکاوی و بررسی فرهنگ «تحفه السعادت»

(ص ۱۶۶-۱۵۱)

دکتر عبدالرضا سیف (نویسنده مسئول)<sup>۱</sup>، سعید تقدیری<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت مقاله: بهار ۱۳۹۶

تاریخ پذیرش قطعی مقاله: بهار ۱۳۹۶

#### چکیده:

فرهنگ تحفه السعادت از مولانا شیخ محمودبن ضیاءالدین محمد است که به سال ۹۱۶ق در روزگار حکمرانی سلطان اسکندر لودی پادشاه دهلی (۹۲۳-۸۹۴ هجری قمری) در هندوستان تألیف و به خواجه سعیدالدین محمد طوسی تقدیم شده است. این کتاب با نامهای دیگری چون فرهنگ اسکندری، تحفه اسکندری، تحفه السعاده و تحفین السعاده سکندری نیز خوانده شده است. این فرهنگ از نخستین فرهنگهای تفسیری فارسی در شبه قاره است که مؤلف آن را به صورت تهجی در بیست و نه باب ترتیب داده و هر باب در دو فصل آورده شده است: اول در مفردات و دوم در اصطلاحات و مرکبات؛ که این تقسیم‌بندی، تحفه السعادت را از فرهنگهای تفسیری اولیه فارسی متمایز میکند. مؤلف در تهیه و تدوین این کتاب از لغتنامه‌های فارسی و عربی پیشین بهره گرفته است علاوه بر این مورد توجه فرهنگ‌نویسان بعد از خود نیز واقع گردیده. صاحب کتاب درباره برخی از معانی عربی، فارسی، ترکی، هندی و... لغات توضیح میدهد و گاه برای فهم بهتر معانی، نمونه اشعاری از شاعران کهن چون فردوسی، رودکی، حافظ، سعدی، ابن‌سینا، ظهیرفاریابی و... می‌آورد. این نوشته با معرفی اجمالی فرهنگ تحفه السعادت، از زوایای گوناگونی مانند کاربرد واژگانی، شیوه مدخل‌دهی، سبک نگارشی و... تحفه السعادت را بررسی میکند.

**کلمات کلیدی:** مولانا محمودبن شیخ ضیاءالدین محمد، تحفه السعادت، فرهنگنامه فارسی

---

۱. استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران seif@ut.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری رشته زبان و ادبیات فارسی پردیس البرز دانشگاه تهران taghdiri.saeid@gmail.com

**مقدمه:**

فرهنگنامه‌ها از جمله کتابهای سودمندی هستند که اطلاعات جامع و متنوعی را دربرمیگیرند. با گسترش زبان فارسی در دربارهای هند و شبه قاره، استقبال چشمگیری از فرهنگنامه‌نویسی در میان اهالی این سرزمین شکل گرفت و به تبع آن فرهنگهای متعددی به رشته تحریر درآمد که هرکدام از آنها به نوبه خود سهم بسیار مهمی در حفظ و رواج فرهنگ و زبان فارسی دارد که از جمله این فرهنگنامه‌ها میتوان به کتاب تحفه السعادت اشاره داشت. این کتاب یکی از بارز شترین فرهنگهای فارسی است چراکه نام آن در کنار نخستین فرهنگنامه‌های تفسیری تألیف شده در هند آمده است؛ با این حال تاکنون هیچ تصحیحی از کتاب تحفه السعادت انجام نشده و نیز نسخه عکسی از آن نیز به چاپ نرسیده است؛ تنها در حد معرفی مختصر در کتابهای مختلف از جمله: دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره (بخش یکم، ج ۴، ص ۷۲۲)، فرهنگ نویسی فارسی در هند و پاکستان (ص ۶۵-۶۶) از دکتر شهریار نقوی و نیز یادداشت‌هایی در پیام نوین (س.ای بایفسکی، دوره ۵، ش ۲، صص ۲۸-۲۹؛ همان، دوره ۶، سال ۱۱ و ۱۲، صص ۱۱۴-۱۱۸) مطالبی آمده است که تمام این منابع به معرفی ظاهری این کتاب بسنده کرده‌اند و درباره ویژگیهای سبکی و نگارشی آن مطلبی نوشته نشده است. در حال حاضر تصحیح این کار بر اساس دو نسخه موجود در ایران به عنوان رساله دکتری نگارنده در حال انجام است که در ادامه با اشاره‌ای مختصر بر تاریخچه فرهنگهای فارسی در ایران و شبه قاره، به معرفی کتاب تحفه السعادت، واکاوی و بررسی آن پرداخته خواهد شد.

**تاریخ فرهنگ نویسی در ایران:**

بنابر مستندات و شواهد تاریخی، فرهنگنامه‌نویسی در ایران سابقه بسیار طولانی دارد. سعید نفیسی با توجه به قراین، احتمال میدهد در دوران ساسانیان فرهنگهایی تألیف شده باشد. وی درباره فرهنگنامه‌نویسی در فارسی دری مینویسد: «آما فرهنگ‌نویسی برای فارسی کنونی تقریباً معاصر با فرهنگ‌نویسی برای زبان تازی به دست ایرانیان است... در دوره اسلامی از زمان طاهریان اندک اندک ادبیاتی به زبان دری پیدا شد و در دوره صفاریان و به مراتب بیشتر از آن در دوره سامانیان این زبان، ادبیات بسیار وسیع و بسیار جالبی پیدا کرده و رفته رفته در قلمرو زبان پهلوی بیشتر منتشر شده است. در زمانی که دری بنای انتشار را گذاشته، مردم قلمرو زبان پهلوی، خود را به کتابهایی نیازمند داشته‌اند که زبان دری را بدیشان بیاموزد و این مقدمه فرهنگ‌نویسی زبان فارسی کنونی، یعنی زبان دری است.» (مقدمه لغتنامه دهخدا، سعید نفیسی، ص ۱۷۸) با این حال «ابن ندیم، تاریخ‌نگار و زندگینامه‌نویس بغدادی (۳۸۵ق) در الفهرست (۳۷۷ق) قدیمی‌ترین واژه‌نامه را کتاب لغت ابو عیسی بن علی بن داوود الجراح، از بزرگان اواخر سده سوم و اوایل سده چهارم

هجری معرفی میکند ولی از مطالب این کتاب و شیوه کار مؤلف و زمان تألیف آن اطلاعی در دست نیست. برخی نیز به استناد حاجی خلیفه، تاریخ‌نگار و کتابشناس ترک (۱۰۶۷-۱۰۱۷ق) در کشف‌الظنون کتاب تاج‌المصادر را منسوب به رودکی (۳۲۹ق) دانسته و آن را نخستین واژه‌نامه فارسی برشمرده‌اند. سعید نفیسی (۱۳۴۵-۱۲۷۴ش) در رد این ادعا گفته است: «تردید نیست که قطعاً حاج خلیفه در اسناد کتابی به نام تاج‌المصادر فی لغه الفرس به رودکی شاعر اشتباه کرده است... تاج‌المصادر یک کتاب بیشتر نیست و آن کتابی است در لغت عربی به فارسی شامل مصادر زبان تازی که ابوجعفر احمد بن علی بن ابوجعفر بیهقی (۵۴۴ق) تألیف کرده است. چون نام و نسب رودکی، ابوعبدالله جعفر بن محمد و نام مؤلف تاج‌المصادر، ابوجعفر احمد بن علی بوده، اشتراک کلمه جعفر در نام و نسب این دو تن سبب شده است که کسی تاج‌المصادر را از رودکی دانسته و گفته نادرست او را حاج خلیفه هم نقل کرده است...» گروهی نیز رساله ابوحفص سعیدی را نخستین واژه‌نامه فارسی پنداشته‌اند؛ حال آنکه وی در اوایل سده پنجم هجری میزیسته و به‌جز ابوحفص حکیم بن احوص سعیدی است... نخستین بار سروری کاشانی، شاعر و فرهنگ‌نویس ایرانی معاصر شاه‌عباس یکم صفوی (۱۰۳۸-۹۹۶ق) در نخستین تحریر مجمع الفرس (۱۰۰۸ق) از رساله ابوحفص سعیدی نام برده و آن را در شمار منابع خویش آورده است. جمال‌الدین اینجو ملقب به عضدالدوله، ادیب و فرهنگ‌نویس ایرانی در سده‌های یازدهم و دوازدهم در فرهنگ جهانگیری از این رساله با نام فرهنگ ابوحفص یاد کرده است. «فرهنگ‌نامه ادبی فارسی، به سرپرستی حسن انوشه، ص ۱۴۰۰-۱۴۰۱»

برخی نیز معتقدند قدیمی‌ترین فرهنگ‌نامه فارسی متعلق به شاعر قرن پنجم، قطران تبریزی (متوفی پس از ۴۶۵ق) است که حاجی خلیفه از آن با نام فرهنگ «تفا سیر فی لغه الفرس» و قراحصاری از آن با نام «منتخب» یاد میکند. شاید شمس فخری (ز ۷۴۵ق) در معیار جمالی با عنوان کردن «مختصرات» به این فرهنگ نظر داشته است. ناصر خسرو (۴۹۳ق) در سفرنامه خود به این نکته اشاره کرده که در تبریز، مشکلات دیوان منیجک و دیوان دقیقی را برای قطران شرح کرده و وی آنها را در دفتری نوشته است. در مقدمه لغت‌فرس ا سدی طوسی آمده است که: «و قطران شاعر کتابی کرد و آن لغتها بیشتر معروف بودند» (لغت‌فرس، اسدی طوسی، ص ۱) این نمونه نخستین اشاره‌ای است که درباره فرهنگ قطران تبریزی شده است و بعد از آن در مقدمه «صحاح الفرس» محمد بن هندو شاه نجوانی (تألیف شده در ۷۲۸ق) درباره فرهنگ قطران اطلاعات کاملتری نوشته شده است: «اول کسی که به ترتیب لغت فرس مشغول شد و آن را به کتابت مقید گردانید حکیم قطران ارموی بود، اما او بیش از سیصد لغت ذکر نکرد» (صحاح الفرس، نجوانی، ص ۸) اگرچه به دلایل نامعلومی امروزه دیگر فرهنگ قطران تبریزی در دست نیست اما ظاهراً حداقل

تا اوایل قرن یازدهم ق موجود بوده است چراکه سروری کاشانی و جمال‌الدین اینجو شیرازی از این کتاب به عنوان منبع تألیفات خود نام می‌برند.

قاضی نورالله شوشتری (متوفی ۱۰۱۹ق) در کتاب «مجالس المؤمنین» خود از ابوعبدالله غوآص<sup>۱</sup> صاحب فرهنگنامه‌ای فارسی به فارسی مینویسد که این کتاب پیش از فرهنگ قطران تبریزی تألیف شده است. شوشتری در ذیل شرح احوال خلیل بن احمد نحوی از دی بصری مینویسد: «ابوعبدالله محمد ملکان غوآص نیشابوری لیشی جنیدی که خود را ز اولاد ملوک عجم ظاهر نموده، در رساله فرهنگ که از مؤلفات او ست گفته که خلیل بن احمد در اصل از اولاد ملوک عجم بود... خلیل زبان عرب و شعر ایشان را ست کرد به کتاب العین و کتاب العروض... پس من این را تألیف کردم و زبان عجم را به آن راست کردم» (قاضی نورالله شوشتری، ص ۲۲۹) عوفی در کتاب «لباب‌الالباب» نیز غوآص را از شعرای دوره نظام‌الملک به‌شمار می‌آورد (نک: لباب‌الالباب، عوفی، ج ۲، ص ۲۳-۲۴) همچنین فرهنگ غوآص یکی از کتابهای در دست اینجو شیرازی صاحب «فرهنگ جهانگیری» است که از آن با عنوان «فرهنگ استاد عبدالله نیشابوری» نام برده است. (فرهنگ جهانگیری، انجو شیرازی، ج ۱، ص ۵)

بعد از این دو فرهنگنامه، فرهنگ فارسی «لغت‌نامه» یا «لغت‌فرس» اسدی طوسی از دیگر فرهنگهای تألیف شده در ایران است و بعد از آن به گفته اینجو شیرازی در مقدمه «فرهنگ جهانگیری» فرهنگی است با نام «سخن‌نامه نظامی» تألیف سعید (یا سعد) بن نصیر بن تمیم غزنوی که آن را به نام نظام‌الملک نوشته بوده است. (نک: فرهنگ جهانگیری، انجو شیرازی، ج ۱، ص ۶) شاید بتوان پنجمین فرهنگ تألیف شده در ایران را مجموعه الفرس ابوالعلاء عبدالؤمن جاروتی معروف به صفی کحل دانست که احتمالاً قبل از سال ۷۲۸ق یعنی سال تألیف صحاح الفرس نخجوانی تألیف شده است.

### تاریخ فرهنگ نویسی در هند:

با ورود زبان فارسی به هند، توجه به آثار ادبی فارسی نیز در میان اهالی این سرزمین گسترش یافت. «در قرن نهم هر روز بر عده سلسله‌های پادشاهان مسلمان و فارسی‌زبان در هند افزوده میشد و مردم هند که از ایران دور بودند بیش از پیش به یادگرفتن زبان فارسی که زبان همه این دربارها و حکومت‌ها بود نیازمند میشدند.» (مقدمه لغتنامه دهخدا، سعید نفیسی، ص ۱۸۰)

تاریخ فرهنگ‌نویسی فارسی در هند را میتوان به دو دوره تقسیم کرد. «در دوره یکم که تا پایان سده هفتم هجری ادامه دارد، ایران و آسیای میانه، کانون فرهنگ‌نویسی فارسی بوده‌اند، اما در دوره

۱. از شعرا و دانشمندان قرن چهارم و اوایل قرن پنجم و معاصر با ثعالی نیشابوری (متوفی ۴۲۹ق) بوده است. (نک: یتیمه الدهر، ج ۴، ص ۴۴۲)

دوم یعنی از سده هشتم تا سده چهاردهم هجری، هندوستان جاذبه‌های ایران و آسیای میانه در فرهنگ‌نویسی فارسی شده است.» (ادب فارسی در شبه قاره، ص ۱۹۶۳)

دکتر معین در مقدمه فرهنگ فارسی به نقل از فرهنگ نظام مینویسد: «از قرن هشتم هجری هندوان شروع به تألیف فرهنگ فارسی کردند. نخستین فرهنگی که در هند نوشته شده، تألیف مبارکشاه غزنوی مشهور به فخر قوأس (متوفی به سال ۸۱۶ ه.ق) است به نام فرهنگ قوأس؛ سپس محمدبن قوام بن رستم بن محمود بدر خزانه بلخی معروف به کری، کتاب بحرالفضائل فی منافع الافاضل را در قرن هشتم تألیف نمود.» (فرهنگ فارسی، دکتر معین، ص چهل) پس از آن توضیح مختصری راجع به فرهنگ‌های ادات‌الفضلا تألیف قاضی خان بدر محمد دهلوی معروف به دهاروال (در ۸۸۲ ه.ق)، شرف‌نامه منیری تألیف ابراهیم قوام فاروقی، مفتاح‌الفضلا تألیف محمدبن داوود بن محمود (۸۷۳ ه.ق)، تحفه السعادت تألیف محمودبن شیخ ضیاء (۹۱۶ ه.ق)، مؤیدالفضلا تألیف محمد لاد در اوایل قرن دهم، فرهنگ شیرخانی یا فوائدالصنایع و خلاصه آن به نام زبده‌الفوائد (۹۵۵ ه.ق)، کشف‌اللغات تألیف عبدالرحیم بن احمد سمر، فرهنگ وفائی تألیف حسین وفائی (۹۳۳ ه.ق)، فتح‌الکتاب، مجمع‌اللغات تألیف ابوالفضل وزیر جلال‌الدین اکبرشاه (۹۹۴ ه.ق)، مدارالفاضل تألیف الله‌داد فیضی ابن اسد العلماء، علی شیر سرهندی (۱۰۰۱ ه.ق)، فرهنگ جهانگیری تألیف جمال‌الدین حسین بن فخرالدین حسن انجوی شیرازی (۱۰۰۵ ه.ق)، ... برهان قاطع تألیف محمدحسین بن خلف تبریزی متخلص به برهان (۱۰۶۲ ه.ق) ... و فرهنگ نظام تألیف سید محمدعلی داعی‌السلام معروف به نظام دکن (۱۳۵۸ ه.ق) نگاشته‌اند. (نک: مقدمه فرهنگ فارسی، دکتر محمد معین، ص چهل تا چهل و سه)

بیان سیر تطور فرهنگ‌نویسی در هند جایگاه تحفه السعادت را در میان فرهنگ‌نامه‌های دیگر متمایز می‌کند چراکه این کتاب نهمین فرهنگ تفسیری فارسی تألیف شده در هند است. از آنجایی که تحفه السعادت متعلق به دوره اول فرهنگ‌نویسی هندی است لذا نقش بسیار مهمی در تدوین فرهنگ‌های بعد از خود دارد؛ چراکه در این دوره که از نخستین دولت مسلمان در دهلی (۶۰۳ ق.) آغاز شده و با روی کار آمدن دولت بابرین در هند (۹۳۳ ق.) پایان می‌یابد، فرهنگ‌نویسان تلاش بسیار زیادی در گردآوری و ضبط کلمات داشته‌اند. فرهنگ‌های این دوره مشترکات سبکی و نوشتاری فراوانی با هم دارند. به عنوان مثال «نخستین فرهنگ‌هایی که به دست فرهنگ‌نویسان شبه قاره تدوین گردیده تقلیدی از همان فرهنگ‌های شعری فارسی، مانند فرهنگ قطران حکیم قطران تبریزی، لغت فرس ا سدی طوسی، صحاح الفرس محمدبن هندو شاه و معیار جمالی شمس‌الدین فخری بود. نویسندگان این فرهنگ‌ها که همگی ایرانی و خود شاعر نیز بوده‌اند، در پاسخ به نیازهای شاعران و شعردوستان ایرانی به تدوین این کتابها پرداختند... حتی در دیباچه‌های چند فرهنگ ارزشمند مانند مؤیدالفضلا، تحفه السعادت، مدارالفاضل، فرهنگ جهانگیری، فرهنگ شیرخانی و

بهار عجم که به تقلید از فرهنگ‌های شعری ایرانی نوشته شده، هدف نویسندگان از تدوین آنها، یاری رساندن به فهم شعر بیان شده است.» (ادب فارسی در شبه قاره، ص ۱۹۶۴)

### فرهنگ تحفه السعادت و مؤلف آن:

تحفه السعادت/ فرهنگ اسکندری/ تحفه اسکندری/ تحفه السعاده/ تحفین السعاده اسکندری یکی از اولین فرهنگنامه‌های تفسیری فارسی در شبه قاره است که توسط مولانا محمود بن شیخ ضیاءالدین محمد در زمان سلطان اسکندر لودهی پادشاه دهلی (۹۲۳-۸۹۴ هجری قمری) به سال ۹۱۶ هجری تألیف گردیده و به خواجه سعیدالدین محمد طوسی تقدیم کرده است.

بد گذشته دهم ز ماه صفر سنه تسعه ماه و ست و عشر  
که شد از فضل ذوالجلال تمام کرد مش تحفه السعادت نام  
بهر آن تا برم به تحفه عیان پیش ممدوح خود سعید زمان  
(تحفه السعادت، مقدمه)

از زندگی و احوال مؤلف چیزی به ما نرسیده است اما چنانکه پیداست در روزگار خود شاعر نامدار و فرد سرشناسی بوده است. مولانا محمود، شماری از قصاید خود را در آغاز کتاب ذکر کرده است. بنابر آنچه در دیباچه تحفه السعادت می‌آورد این کتاب را به درخواست دو ستانش نوشته و سبب تألیف کتاب خود را درک بهتر آثار ادبیات فارسی میدانند.

### شیوه تدوین کتاب:

در این فرهنگ، بابها به تعداد حروف الفبایی هستند و البته برای حروف گ، چ، پ، ژ، بابتی را اختصاص نداده است. هر باب دو فصل دارد: فصل اول در مفردات و دوم در اصطلاحات و مرکبات است که جدا کردن کلمات مرکب و اصطلاحات یکی از خصوصیات منحصر بفرد این فرهنگنامه نسبت به فرهنگ‌های اولیه تفسیری فارسی است. ترتیب قرار گرفتن مدخلها بدین ترتیب است که حرف اول لغت، باب و حرف آخر آن فصل را تشکیل میدهد. گاهی برای بعضی از واژگان، نمونه اشعاری از شعرای قدیم چون فردوسی، ناصرخسرو، خاقانی، ابن سینا، عنصری، نظامی، حافظ، انوری، سعدی، رودکی، ظهیرفاریابی، عابدی بیگ شیرازی و سلمان ساوجی آورده می‌شود. مؤلف برای کلمات معروف از اعراب‌گذاری پرهیز کرده و گاهی لغات غیر معروف را اعراب‌گذاری میکند. بنابر آنچه در دیباچه تحفه السعادت آمده مؤلف برای نگارش این کتاب از فرهنگ‌های فارسی دیگری چون: ضمیر، دستور الافاضل، فرهنگ قواس، زفان گویا، عمان المعانی، دستور الفضلا، شروح مخزن اسرار، فرهنگ قاضی ظهیر، فرهنگ ابراهیم، فرهنگ حسینی، عجایب و غرایب اللغات، شرح خاقانی و نیز فرهنگ‌های عربی صراح، صحاح، دستور اللغه، تاجین، نصیب الودان، خلاصه و مثلثات استفاده کرده است.

از میان نسخه‌های متعددی که از این نسخه در هند (کتابخانه بهوپال در ایالت مرکزی هند) و سایر جاهای دیگر وجود دارد، آنچه مورد استفاده نگارنده قرار گرفته، نسخه‌ای متعلق به کتابخانه آستان قدس رضوی و نیز نسخه‌ای متعلق به کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران است.

#### معایب و محاسن تحفه السعادت:

این فرهنگنامه مانند سایر کتابها و لغتنامه‌های دیگر، معایب و محاسنی دارد. یکی از محاسن قابل توجه این اثر آن است که از نخستین فرهنگهای تفهیمی در هند بوده و نیز دایره زیادی از واژگان را در خود جمع‌آوری کرده است؛ لذا بدیهی است که بسیاری از فرهنگ‌نویسان دوره‌های بعد، در تألیف آثار خود به آن توجه داشته‌اند؛ چنانکه یکی از منابع محمد قاسم سروری در تألیف فرهنگ سروری بوده است؛ همچنین از منابع مهم در نگارش فرهنگ جهانگیری بوده است. با این حال فرهنگهای فارسی تألیف شده در هند، ایراداتی نیز دارد که تحفه السعادت از آن مستثناء نیست.

#### ویژگیهای تحفه السعادت:

اشتباه در ثبت واژگانی و دگرگونی معانی: در فرهنگ تحفه السعادت گاه، به اشتباهاتی برمیخوریم. قسمتی از این معایب، سهویاتی است که مؤلفان هندی به دلیل عدم آشنایی با ریشه بعضی لغات بالاخص لغات پهلوی و دری و نیز عدم شناخت کامل از فرهنگ و زبان فارسی مرتکب آن شده‌اند. به عنوان مثال کلمه فارسی «استاد» را با جمع مکسر عربی به شکل «اساتذه» مینویسد: «بر سنن و سنن اساتذه سلف ممدوح خود یعنی سعید الدولت و الدین که سعیدین نیرین فلکین...» (تحفه السعادت، محمود بن ضیاء، مقدمه).

گاهی این اشتباهات در صورت املائی واژه یا در کم و زیاد نوشتن برخی از حروف صورت میگیرد: «آزادگان: احرار ملائکه و هلال زادگان و اولیا (به جای حلال زادگان) (همان، ص ۲۴).  
«پذیرا: به کسرتین، شنونده سخن و فرمان برداروان شوند و قبول کنند) : فرمانبردار و روان (همان، ص ۲۶).

یا آنکه در ذکر اعلام و اسامی خاص اشخاص دچار اشتباه شده است:

«ایرج: شاهزاده ایران، پسر افریدون که پدر او را ترکستان داده بود.» (همان، ص ۶) حال آنکه پیداست انتساب سرزمین ترکستان به ایرج اشتباه است؛ البته به غیر از صاحب تحفه السعادت، مؤلفان دیگری نیز کم و بیش دچار این اشتباه شده‌اند. چنانکه طبری در تاریخ خود اقلیم بابل و ایرانشهر را از آن ایرج می‌داند. (تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۲۹) و نیز مقدّسی در کتاب «آفرینش و تاریخ» خود سهم ایرج را عراق و فارس دانسته است. (آفرینش و تاریخ، ج ۳، ص ۱۲۵)  
«گنبدان دژ: نام حصاری که افراسیاب در آن بند بود.» که در این مدخل نام اسفندیار را به اشتباه افراسیاب ذکر میکند.

یا آنکه در نقل کلمات از سایر فرهنگهای خطی که در دست داشته، به دلیل اشتباهات کاتب و دلایل دیگر دچار تصحیفات و تحریفات گردیده و یا در ضبط حرکات لغات اشتباهاتی کرده است؛ چنانکه در بعضی از موارد جابجایی نقطه‌ها در کلمات دیده میشود که این مسأله در اکثر نسخ خطی رایج است.

### وارد کردن واژگان و ترکیبات هندی:

«بچه‌کو: جیم پارسی، حرامزاده که از کوچه برداشته پرورند»

-خرافه‌گویی در بیان یک موضوع:

«جمست: به فتح‌تین، جوهری فرومایه که رنگ او کیود است، اندک به سرخی میزند، اگر به قدح جمست شراب خورند مستی نیارد و اگر زیر بالینش نهند خواب‌های نیکو بینند...» (همان، ص ۷۰)

-برخی کلمات، کامل معنی نمیشود و نیاز به معنی واضحتر دارد:

«جگرآکند: جیم و کاف هر دو پارسی، که عرب آن را عصبیب خوانند» (همان، ص ۷۱)

-گاه یک کلمه را تجزیه میکند و آن را معنا میکند که معنی آن به دور از ذهن می‌نماید:

«چنار: جیم فارسی مفتوح، درختی است پنجه‌دار و بی‌بار و برگ‌ها در بر چنارند... و به معنی چه‌آتش» (همان، ص ۷۱)

«چراغ: جیم فارسی مکسور، مشهور و چه‌راغ یعنی چه صحرا» (همان، ص ۷۳)

-مطلبی را از جایی استفاده میکند و نام منبع ذکر نمیشود:

«جلانک: به ضم جیم، نام بازی که کوزه‌گردان گویند، دو کوزه یکی بر سر نی بگردانند و... در فرهنگنامه‌ایست (همان، ص ۷۳)

-اشتباه نوشتن ماه رومی:

«در شرح گوید جمره سه اند چون آفتاب در برج دلو آید و ماه رومیان شیاط با شد...» (به جای شباط) (همان، ص ۷۶)

-معنی کلمه از دیدگاه موسیقایی:

«چاره: تار که در رباب‌ست، حکما وضع کرده اند؛ کشش هر یکی را داده، موافق چهار طبع آورده، تار اول که زیر است که زیر همه تارهاست سخت کشیده‌اند آن را به طبع ناری گویند مثنی که بالای او ست و نرم‌تر از او موافق طبع بادی است و مثلث زیر او آبی است و بم که بالای همه او ست طبیعت خاکی است» (همان، ص ۷۷)

### انواع مدخل‌دهی واژگان در تحفه‌السعادت:

- لغات اول پ و اول باء، لغات آخر کاف و آخر گاف و لغات اول ژاء و اول راء، هم مدخلند و مدخل جدا ندارند.

- جابجایی و کم و زیاد کردن یک نقطه، سرکش و دندان در کلمه مدخل:  
گرچه این تفاوتها در ظاهر خصوصیت سبکی یا رسم الخطی به حساب می آید، اما در واقع تمایز فکر و سیاق متن، واژه یا تفکر را به دنبال خواهد داشت. در اینگونه موارد ممکن است خوانش متفاوتی از واژه بدست آید و به تبع آن معانی دیگری برای آن کلمه فرض شود:  
«ترم: بالفتح، نرم، آن بخار که چون ابر بود لیکن به زمین نزدیک باشد، عرب ضباب خوانند» (همان، ص ۶۳)

ضباب به معنی مه است؛ ولی در صورت ضبط شده نسخه به نظر میرسد که خباب باشد و خباب به معنی جوشیدن دریاست که با معنی نوشته شده در ارتباط است؛ اینگونه نسخه نگاری اشتباهاتی به وجود می آورد.

- اگر یک کلمه دو خوانش متفاوت داشته باشد، با هر دو اعراب بیان میشود:  
«شفا: به ضم الشین، تیردان و ترکش و بعضی به فتح شین نیز گویند» (همان، ص ۱۵۷)  
«خم نیلگون: بالفتح و الکاف پارسی مضموم، به ضم خا نیز» (همان، ص ۹۲)  
- متفاوت مدخل دادن یک کلمه در معنا:  
«و در شهر اهوان بیشتری آن کژدمان بوند و سخت زهر دارند؛ چنانچه انوری گوید:  
زلف پر خم نگار اندر چشم شکل جرارهای اهواری» (که در یک جا اهوان و در جای دیگر اهواری آورده، در حالی که منظور اهواز است.) (همان، ص ۷۶)

- دو کلمه با معنی واحد اما شکل نوشتاری متفاوت، در یک مدخل با هم معنی میشود:  
«آختن و آهختن: کلاهما برون کشیدن» (همان، ص ۱۵)  
«افیون و ابیون: بالفتح، عصاره خشخاش» (همان، ص ۱۵)  
- در برخی موارد محدود یک کلمه را که چند معنی دارد مدخل جدا میدهد:  
«جغ: جیم فارسی مفتوح، شیرزنه و آن چیز است که بدان مسکه از چغرات برآرند به چک زدن؛ هندوی ارئی و متهتی گویند.

بدانچه درو زر و نقره خالص کنند، بوته گویند.»  
«جغ: بالفتح، آن چوب که بر گردن ستوران بندنند، یعنی نوع هندوی جووه و جوله» (همان، ص ۷۳)  
- مدخل دادن لغت پهلوی:

«چوک: جیم پارسی، بوم کلان که شبها بانگ کند، لفظ پهلویست.»  
- اشتباه مدخل دادن یک لغت با لغت دیگر:

واژه پوستین به معنی «عیب و آن جامه که آستر او از قاقم و سنجاب و قندز و امثال آن بود» که کاتب به جای پوستین، بوژن را در این معنا آورده است.  
-هم مدخل بودن دو کلمه که خوانش متفاوت دارد و کاربرد مختلف؛ چرا در معنی ادات استفهام و معنی فعل:

«چرا: بالکسر، برای چه و سبب چه، بالفتح، مفرد چریدن و چرنده و چراگاه» (همان، ص ۷۰)  
-طبق بررسی انجام شده گاه مؤلف برای واژه یک معنا و گاهی دو معنا و در بیشتر موارد به بیش از چند معنا مبادرت ورزیده است:

«تمغا: بالفتح، نشان، یعنی آنکه بر چوب نقش کنند برای نشانی انبار غله و جز آن و داغ دان اسب و باج که از سوداگر بستانند و ابناء سبیل بر طریق معین» (همان، ص ۵۹)

- وقتی اعراب کلمه‌ای ذکر نشود، وزن آن بنا بر یک کلمه هم وزن دیگر ذکر میشود:  
«درد: وزن فرد، معروف و در اصطلاح صوفیه حالتی را گویند که از محبت ظاهر شود و محب طاقت آن ندارد» (همان، ص ۱۰۱)

-برخی کلمات بدون اعراب ذکر میشود:  
«چمچه: معروف از چوب یا از شاخ و از مس و نقره مثل کفچه خورد که بدان آ شام نو شند، لفظ ترکیست» (همان، ص ۷۷)

-یک کلمه با دو معنی و دو اعراب مختلف در یک مدخل بیان میشود:  
«دآل: بالکسر، ناز و حسن، به تشدید لام نیز، به فتح دال دلالت کننده و میانجی در بیع و شرا» (همان، ص ۱۰۴)

-کلماتی که ترکی است و مدخلی در زبان فارسی ندارد، بدون ذکر اعراب، بیان میشود و گاه یک معنی برای آن ذکر میشود که به علت عدم داشتن مدخل فارسی یا ناواضح بودن آن معنی، در خوانش دچار اشتباه میشود:

«دین: دم ترکیست» (همان، ص ۱۰۵) / «باریک: چغفر، ترکی است» (همان، ص ۳۵) / «بوردن: پستی، ترکی است» (همان، ص ۴۱)

اما کلماتی که ترکی است و مدخل فارسی دارند با اعراب ذکر میشوند:  
«بکاول: بالضم، چاشنی‌گیر، و این لغت ترکی است» (همان، ص ۳۷)  
-ریشه‌شناسی یک واژه و تغییرات آن:

«خدا: بالضم، پارسیان این لفظ را تنها برای خدای تعالی اطلاق کنند؛ شیخ واحدی نبشته است که اکثر محل در اصل و وضع پارسی ذال بوده است که ایدون بدال مهمله می‌خوانند، مگر لفظ که تعبیر نام خداوند تعالی روا نیست و امیر شهاب‌الدین حکیم کرمانی دال مهمله نبشته است فاما چون

مرکب مستعمل باشد مثل خانه خداوند و کدخدا آن هنگام اطلاق آن بر غیر خدا هم کنند و معنی آن خداوند خانه بود.» (همان، ص ۸۵)

«خرابات: بالفتح، طرب آباد و میخانه در اصل خراب آباد بوده است» (همان، ص ۸۶)

- ذکر کلمه در زبان عربی، فارسی و ترکی و هندی:

«شاخ: نام پیاله ایست دراز و شاخ درخت که عرب غص خوانند و شاخ استخوانی که هندوی

پیشلی گویند» (همان، ص ۱۵۸)

«زاک: زمج بلور که هندوی بهتگری گویند و نام گیاهی که ترکی نیل نامند» (همان، ص ۱۲۸)

مدخل دادن گیاهان:

- شکل گیاهان به صورت جزئی با ذکر اعراب و کاربرد آن:

«خب: کلوخبه با هاء نیز و تاسه و نام گیاهی است بی ساق که دانه های خورد دارد در تنگ سال

آن را پزیده خورند جنک نیز گویند» (همان، ص ۸۷)

«ترید: تا و با هردو مکسور، نام داروئیست چون نی میانه خالی، تربد نایزه گویند، او مسهل شکم

است» (همان، ص ۶۰)

- ذکر اعراب و شکل کلی:

«خزند: خا و زاء هر دو مفتوح، گیاهی است مانند انسان» (همان، ص ۸۷)

- فقط ذکر شکل ظاهری گیاه:

«خصیه الثعلب: گیاهی که شاخه گرد، مربع، برگ گرد متفرق دارد، به هندوی سیر باده

گویند» (همان، ص ۸۷)

«شجار و شنقار و شنکار: هر سه نوع نام گیاهی که برگش سیاه فام بود و بیخش سبز

باشد» (همان، ص ۱۵۹)

- بیان کاربرد خرافی یک گیاه:

«دانا: خردمند و نام درختی که خاصیت او آنست که اگر کسی را چیزی فراموش شده بن برگ آن

درخت زیر بالین نهاده بخسپد باد آید و در خواب ببیند در جزیره اندلس است و قبل نام حکیمی

بود» (همان، ص ۱۰۰)

- برخی گیاهان فقط مدخل هندی آن ذکر می شود و توضیحی درباره شکل و کاربرد آن ندارد:

«دبه غورا: نام گیاهی هندوی کونپل گویند» (همان، ص ۱۰۰)

### نحوه مدخل دادن شهرها:

- ذکر شهر با اعراب، بدون معرفی و تاریخچه و محل:

«شایخ: بالفتح، نام شهری است» (همان، ص ۱۵۸) / «سنام: بالضم، نام شهری» (همان، ص ۱۴۳)

- ذکر شهر با ذکر پیشینه بنای آن شهر:

« شیراز: شین مک‌سور، شیر که بر دوغ می‌دو شند و نام شهری م‌شهور در پارس، آبادان کرده  
عمرولیث پادشاه و قیل آبادان کرده سلیمان علیه السلام» (همان، ص ۱۶۰)

- ذکر شهر و صنایع مشهور آن:

«زندان: بالفتح، نام شهر است زندبجی با جیم فارسی جامه‌ایست منسوب بدو و آن سبز و شفت  
بود» (همان، ص ۱۳۰)

«رامر: نام شهری، ابریق آنجایی مشهور است گویند ابریق رامری» (همان، ص ۱۱۹)

- ذکر شهر با ذکر ویژگی‌ها یا شمایل مردم آن شهر:

«روم: نام شهری و ولایتی معروف اغلب آدمیان تیشه ریش باشند و به معنی روی من و روی  
مرا» (همان، ص ۱۲۰)

«سدوم: به ضمتین، نام حکیمی بی دیانت و نام شهری از شهرهای قوم لوط علیه السلام و نام  
قاضی آن شهر که باطل را حق می‌نمود و حق را باطل» (همان، ص ۱۴۳)

- ذکر شهر و ذکر توضیحاتی درباره آن:

«ری: بفتح الراء، نام شهری از خراسان زمین اصمعی گوید الری عروس الدنيا آن شهر بسبب  
عفونت هوا و حادث شدن وبا و طاعون درین وقت نیم خواب است ویران و نیم معمور و آبادان و امام  
خاقانی در مذمت آن شهر شعری نبشته است از آن دو بیت این است: دیدم سحرگهی ملک الموت  
را که پای/ بی کفش میگریخت ز دست و پای ری/ و نیز یک قطعه منظوم بزرگی نبشته است: عربی  
از دکان طباحی/ چرب رودی خرید اندر ری/ داشت در جیب تا بخانه برد/ ناگهان در رهی فتاد از  
وی/ نام آن را نکو نمی‌دانست/ هر طرف می‌دوید اندر پی/ گیر در کف گرفته گفت ای قوم/ هل  
وجدتم بمثل هذالشی» (همان، ص ۱۲۲)

- ذکر شهر همراه برخی توضیحات خرافی:

«سپاهان: سین مک‌سور و باء فارسی، جمع سپاه و نام شهری است از زمین فارس... هر که در  
سپاهان رفت و چهل روز ماند البته اثر بخل در وی ظاهر شود و آنرا سپاهان و صفاهان و اصفهان و  
اسبهان و اسپهان نیز گویند سیب و گلشکر در سپاهان خوب بود چنانچه فی الضمیر» (همان،  
ص ۱۴۴ و ۱۴۵)

«اهواز: نام ولایتی که هوای او عقل کم کند و بلاد بیفزاید و آنجا کژدم و مار بسیار بودند و نام  
شهر است» (همان، ص ۹)

- اگر یک کلمه هم به معنای شهر و هم به معنای دیگری است در دو مدخل جدا ذکر نمیشود:

«بلخ: نام شهریست از بلاد خراسان و آوند شراب چون قرابه و صراحی و جیحون نام رودیست که از دوازده فرسنگ است» (همان، ص ۲۸)

«ابخاز: الف مکسور و باء ساکن نام شهری که در آن همه ساکنان تر سا با شند و آن در ولایت فرنگ است. و وعده راست کردن» (همان، ص ۹)  
- ذکر شهر و سرحد آن:

«رمله: بالفتح، شهری در شام است ورقه هم بدین حدود است» (همان، ص ۱۲۱)

«اوش: واو پارسی شهریست میان ماوراءالنهر و ترکستان» (همان، ص ۱۰)

- کلمه ای که به صورت کنایی در شعر برای شهری نسبت داده شد را بدون هیچ توضیحی در معنی، نام شهر ذکر کرده است.

«زندان سکندر: شهر یزد» (همان، ص ۱۲۷)

- ذکر شهر و ریشه شناسی آن:

«بغداد: نام شهری که آبادان کرده امیرالمومنین علی بن عبدالله بن عباس رضی الله عنهم و پیش از آبادانی باغ داد گفتندی؛ از آنکه هر هفته نوشیروان در آن حاکم میشد و داد خلق دادی؛ چون شهر بنا شد الف حذف کردند، بغداد شد؛ و نیز بغداد خطی است از خطوط جام جهان نمای، گفتندی و آن سه خط بودند، خط جور و خط ارزق و خط بغداد» (همان، ص ۲۸)

### نحوه مدخل دادن طعام:

- نحوه درست شدن یا مصرف آن:

«بکسمات: با و سین هر دو مفتوح، توشه ایست از آرد و روغن ترکیب کرده به شکل تعویذ می سازند و در فرن می پزند، در هوای تابستان با شربت خواه با شوربا می خورند لطیف تر می شود» (همان، ص ۲۷)

«شیربا: طعامی که شیر را مایه داده چوب جغرات بسته گردانند و در آن بادام و پسته و خرما اندازند» (همان، ص ۱۵۷)

- فقط ذکر طعام:

«سغدو: بالضم، نام طعامی است» (همان، ص ۱۴۵)

- طعام مخصوص کدام شهر است:

«بورک: باء مضموم و واو پارسی، بغرا و آن طعامی که در خراسان مشهور است» (همان، ص ۵۳)

- ذکر واضع آن طعام:

«بورانی: بالضم و بالفتح، نام طعامی مشهور که وضع بورانست، بوران نام عورتی که بورانی وضع اوست» (همان، ص ۴۷)

- ذکر نام‌های دیگر آن غذا:

«سمنو: بالضم، نوعی از طعام آشامیدنی که آن را اکبیرا گویند و رشته» (همان، ص ۱۴۶)  
«جوشن پره و جشن پره: کلاهما واو و با هردو پارسی نام طعامی است که هندوی چچرک  
گویند» (همان، ص ۷۶)

### نتیجه

از سده هشتم به بعد دربارهای هند پذیرای زبان و ادبیات فارسی بودند. با نفوذ زبان فارسی به شبه‌قاره، فرهنگ‌نویسان برای درک بهتر آثار شاعران و نویسندگان فارسی‌زبان، دست به تألیفاتی در این زمینه زدند. درباره پیشینه فرهنگ‌نویسی به‌طور کلی آن را به دو دوره تقسیم می‌کنند. دوره اول که تا آخر قرن هفتم هجری ادامه دارد، ایران و آسیای میانه کانون فرهنگ‌نویسی فارسی بوده‌اند اما در دوره دوم یعنی از سده هشتم تا سده چهاردهم هجری هندوستان جانشین ایران و آسیای میانه در فرهنگ‌نویسی فارسی شده است. کتاب تحفه السعادت (۹۱۶ هجری) که نهمین فرهنگ و از نخستین فرهنگ‌های تفسیری تألیف شده در هند است به‌عنوان یکی از منابع مورد اهمیت برای فرهنگ‌های بعد از خود مانند «فرهنگ سروری» و «فرهنگ جهانگیری» به‌شمار می‌آید. با توجه به واکاوی و بررسی این اثر، معلوم گردید که به دلیل عدم آشنایی محمودبن شیخ ضیاء با برخی از ریشه‌های زبانی بالاخص واژگان پهلوی و دری، مؤلف در ضبط نگارشی و محتوایی بعضی از کلمات دچار لغزش و اشتباه شده است و از آنجایی که برای تدوین کتاب خود از منابع بسیاری استفاده کرده است، این اشتباهات می‌تواند به دلیل تصحیف، تحریف یا خواندن نادرست از نسخه‌های خطی دیگر نیز باشد و یا غلط‌نویسی کاتبان باشد.

مؤلف که از شاعران سرشناس زمان خود است در قصیده آغازین کتاب خود، از انواع شیوه‌های معانی و بیان و صنایع ادبی چون استفهام انکاری، تضاد، جناس، استعاره، کنایه و... بهره برده است و پیداست که با کلیات و ساختارهای شعری آشنایی دارد.

این کتاب در توضیح مدخل‌های خود، واژگان را از جهات مختلف مورد بررسی قرار می‌دهد و البته در این کار تابع شیوه یکسانی نیست؛ به عنوان مثال برای بعضی از واژگان اعراب‌گذاری اعمال می‌شود، اما در حرکت‌گذاری به شیوه‌های مختلفی عمل می‌کند؛ و گاهی برای نشان دادن تلفظ یک کلمه از کلمه هم‌وزن آن استفاده می‌کند. حروف «گ»، «چ»، «پ»، «ز» مدخل جداگانه ندارد. گاهی مؤلف برای یک کلمه با معانی مختلف، مدخل‌های جداگانه‌ای تخصیص می‌دهد مانند آنچه دهخدا در لغتنامه خود به کار گرفته است و گاهی دو، سه یا چند معنی مختلف را در یک مدخل مینویسد. در بعضی از موارد برای یک مدخل توضیحات بسیاری مینویسد تا جایی که بسیار شبیه

توضیحات یک دائرةالمعارف است و در مواردی نیز توضیحات را مختصر و مفید و گاهی ناقص و نامفهوم می‌آورد و در برخی از موارد به خرافات و اعتقادات پیرامون آن مسأله اشاره‌ای دارد. تصحیح نسخه تحفه السعادت و بررسی ویژگی‌های این اثر میتواند دریچه تازه‌ای به ریشه‌شناسی برخی واژگان فارسی و نیز سبک‌شناسی فرهنگهای فارسی در هند باشد.

#### فهرست منابع:

- ۱- برهان قاطع، تبریزی، محمدبن خلف تبریزی، بکوشش محمد معین، چهار جلد، چاپ دوم، تهران، ابن‌سینا، ۱۳۴۴
- ۲- تحفه السعادت، محمودبن ضیاء، نسخه خطی متعلق به کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی به شماره ۸۷۶۵
- ۳- تحفه السعادت، محمودبن ضیاء، نسخه خطی متعلق به کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به شماره ۵۳۵۲/۲
- ۴- دانشنامه ادب فارسی (ادب فارسی در شبه قاره هند، پاکستان، بنگلادش) به سرپرستی حسن انوشه، بخش یک، جلد چهارم، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۶
- ۵- صحاح الفرس، محمدبن هندوشاه نخجوانی، به کوشش عبدالعلی طاعتی، چاپ بنیاد ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۱ ش
- ۶- فرهنگنامه ادبی فارسی، به سرپرستی حسن انوشه، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۶
- ۷- فرهنگ جهانگیری، امیر جلال‌الدین انجو شیرازی، سه جلد، به کوشش رحیم عقیفی، انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۵۱ ش
- ۸- فرهنگ فارسی، معین، محمد، شش جلد، چاپ پنجم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۵
- ۹- فرهنگ‌نویسی در هند و پاکستان، نقوی، شهریار، تهران، انتشارات اداره کل نگارش وزارت فرهنگ، ۱۳۴۱
- ۱۰- فهرست کتب خطی کتابخانه مرکزی آستان قدس، مجلد سیزدهم، مؤلفین: احمد گلچین معانی- غلامعلی عرفانیان، نشر کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲
- ۱۱- فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، مجلد پانزدهم، ع. منزوی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۲
- ۱۲- لباب الالباب، عوفی، سدیدالدین محمد، بکوشش سعید نفیسی، تهران، ۱۳۳۵ ش
- ۱۳- لغت فرس، اسدی طوسی، بکوشش عباس اقبال آشتیانی، تهران ۱۳۱۹ ش
- ۱۴- لغت فرس، اسدی طوسی، بکوشش محمد دبیر سیاقی، انتشارات کتابخانه طهوری، تهران، ۱۳۳۶ ش
- ۱۵- لغت‌نامه، دهخدا، علی‌اکبر، پانزده جلد، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۴
- ۱۶- مجالس المؤمنین، قاضی نورالله شوشتری، تهران، ۱۳۷۷ ش

۱۷- یتیمه الدهر، ثعالبی نیشابوری، ابومنصور عبدالملک، بکوشش محمد محیی‌الدین عبدالحمید، قاهره، ۱۳۶۶ق/۱۹۴۷م

مقالات:

۱- پیام نوین، س.ای. بایفسکی، نسخه خطی کمیاب، فرهنگ تفسیری تحفه السعاده فارسی، دوره ششم، سال ۱۲ و ۱۱، صص ۱۱۴-۱۱۸

۲- پیام نوین، س.ای بایفسکی، نسخه نادر تحفه السعاده، دوره ۵، شماره ۲، صص ۲۸-۲۹

- 3- Blochet catalogue des manuscrits persans de la Bib liothèque Nationale vol 2, paris 1912
- 4- Ch. Rieu Catalogue of the Persian manuscripts in the British Museum vol 2 London 1881, p.493.
- 5- H. Ethe a catalogue of Persian manuscripts in the library of the india office, vol 1 oxford 1903